

جلسه خودشناسی

شب شهادت امام جواد علیه السلام

استاد حسین نوروزی

(۲۸ خرداد ۱۴۰۲)

علت شهادت امامان معصوم (ع)

اگر از ما سوال شود که چرا در چنین شبی و در چنین زمانی، در چنین محفلی گرد هم آمده ایم؟ پاسخ این است: به مناسبت شهادت امام نهم شیعیان، امام جواد (ع) گرد هم آمده ایم چرا که حضرت در چنین زمانی به شهادت رسیده است. شهادت حضرت به اندازه‌ای محرک و باعث (برانگیزاننده) بود که این اجتماع ما را برپا نموده است.

اگر سوال کنند: چرا حضرت شهید شد؟ پاسخ این است: به تبعیت از جد بزرگوارش امام حسین (ع) که شهید شدند، خدای متعال اراده نمود تا آن حضرت هم شهید شود.

«فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا^۱»
«خداوند می خواهد تو را کشته ببیند»

سایر ائمه (ع) نیز به تاسی و تبعیت از آن حضرت، همه به شهادت رسیدند. همانطور که در مورد شهادت امام حسین و یارانش در «زیارت اربعین» می‌خوانیم که:

«بَدَلٌ مُّهِجَّتَهُ فَيَكُ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»

یعنی حضرت جانش را فدا کرد و به شهادت رسید تا بندگان خدا را از جهالت برهاند و از حیرت ضلالت و گمراهی خارج کند. پس چرا امام جواد (ع) به شهادت رسید؟ به خاطر اینکه ما از جهالت خارج شویم و از حیرت گمراهی و ضلالت نجات پیدا کنیم.

^۱ این سخن را پیامبر خدا (ص) قبل از مراجعت به سمت کربلا، در خواب به امام حسین ع می‌فرمایند.

جهالت

اما جهالت چیست؟ مگر ما در جهالت هستیم که لازم باشد امامان ما به شهادت برسند تا ما به مناسبت سالروز و سالگرد شهادت ایشان مجلسی تشکیل دهیم و از جهالت بیرون بیاییم. این ضلالت و گمراهی و جهالت چیست؟ که اینقدر مهم و جدی است و خطر آن خطیر و بزرگ است که امامان ما همه به شهادت رسیدند تا ما را از آن جهالت خارج کنند. این چه جهالتی است؟!

ما این همه کلاس و مدرسه رفتیم، درس خواندیم، علوم مختلف را فرا گرفتیم، زبان‌های مختلف را یاد گرفتیم، با رشته‌های مختلف علمی آشنا شدیم؛ گرچه بعد از فارغ التحصیلی چیزی به یاد ما نمانده است اما به هر حال با کسانی که اصلاً درس نخوانده‌اند تفاوت داریم. «با این اوصاف به ما هم جاهل گفته می‌شود» با وجود اینکه این همه درس خواندیم، دیپلم و دکترا گرفتیم و پروفیسور شدیم. باز هم امام حسین (ع) شهید می‌شود تا پروفیسورها به فهم برسند و از جهالت بیرون بیایند! این همه درس خواندیم، باز هم جاهلیم؟! فلانی مرجع تقلید شده است، اما هنوز جهل دارد؟! بله! امام حسین (ع) شهید شد تا مراجع تقلید از جهالت خارج شوند و از ضلالت و گمراهی بیرون بیایند.

این چه علمی است که اگر نباشد، ضلالت است و اگر باشد هدایت است؟!

رسول خدا (ص) فرمودند:

«مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»

«هر کس بر علم خود بیفزاید و بر هدایتش نیفزاید، جز دوری از خدا چیزی افزون نکرده است»

علمش خیلی زیاد شده است اما هدایتش به پای علمش نمی‌رسد، و مطابق آن پیشرفت نکرده است. نمی‌فرماید که چنین شخصی از هدایت بهره‌مند نیست؛ اتفاقاً بهره‌مند است اما مطابق با علمش پیش نرفته است.

می‌فرماید: «لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»، از خدا جز اینکه دورتر شده هیچ چیز دیگری به او افزوده نشده است. فرقی نمی‌کند که این علم چه علمی است. هر علمی، در هر رشته‌ای که باشد!

امام جواد (ع) به شهادت رسید که ما اینجا دور هم جمع شویم و از این جهالت خارج شویم. این جهالت چه جهالتی است؟!

سرمایه‌ی اصلی انسان

انسان موجودی است که یک سرمایه‌ی اصلی دارد. سرمایه‌ای بسیار مهم، ریشه‌ای، اساسی، بنیادی که با این سرمایه در حال زندگی کردن است که اگر این سرمایه را نداشت زندگی و حیاتی در کار نبود. این سرمایه‌ی انسان کدام سرمایه است؟!

آیا پول است؟ دلار یا طلاست؟! نه، سرمایه‌ی ای است که خودش دارد، خدا به او داده است، موجود است؛ اگر آن را نداشت، نمی‌توانست زندگی کند. بقاء انسان و بشر به مدد این سرمایه و پشتوانه است. این سرمایه چیست؟!

آیا دین است؟! اسلام است؟! امام است؟! پیغمبر است؟! قرآن است؟! خداست؟! «هیچکدام از اینها نیست» پس این چه سرمایه‌ای است که اگر نباشد انسان نمی‌تواند زندگی کند؟

«سرمایه‌ی اصلی انسان، حُبّ به ذات است»

همه‌ی انسان‌ها خودشان را دوست دارند. همه‌ی انسان‌ها خودشان را از همه بیشتر دوست دارند. این بزرگترین سرمایه‌ایست که خدای متعال از بدو خلقت در فطرت انسان قرار داده است. خداوند با این سرمایه انسان را به دنیا فرستاده است؛ آنگاه به او می‌فرماید: «برو زندگی کن! به تو سرمایه داده‌ام؛ برو با این سرمایه کار و تلاش کن! برو ببینم چه کار می‌کنی!»

«حُبّ به ذات» یعنی حُبّ به خود؛ یعنی خودت را دوست داری. در واقع خداوند به ما می‌گوید: «با این حب و علاقه‌ی به خود که در فطرت تو قرار داده شده، برو در دنیا زندگی کن معلوم شود آیا می‌توانی به خودت رسیدگی کنی؟» خودِ لاغری به ما داده و گفته است: «برو در دنیا زندگی کن تا معلوم شود آیا می‌توانی این خودِ لاغر را پروار و چاق و چله کنی و به ما تحویل بدهی؟! سرمایه هم به تو داده‌ام؛ یعنی کاری کردم که خودت را از همه بیشتر دوست داشته باشی!»

«از همه» یعنی چه؟! یعنی خودت را از پول هم بیشتر دوست داری! از قدرت، مقام، شهرت، شهوت، فرزند، همسر، پدر، مادر، دین، قرآن، پیغمبر، امام، از همه بیشتر دوست داری. همه‌ی این امکانات را به تو داده‌ام تا آن‌ها را خرج «خودت» کنی و خودت را بسازی و به خودت رسیدگی کنی؛ محبت به خودت را هم در خودت قرار داده‌ام. این سرمایه‌ی اصلی تو است و آن‌ها هم امکاناتی است که در اختیار تو می‌باشد. «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» از آن ابزارها و وسایل استفاده کن برای «خودت».

خدای رحمان و رحیم

خداوند متعال انسان را این‌گونه خلق کرده و سرمایه‌ای به نام «حب به ذات» به او داده، وسایلی هم به نام امکانات در عالم خلقت همچون پیامبران، امامان، یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و کتب آسمانی، همه را در اختیار او قرار داده است و می‌گوید: به فکر خودت باش.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ²»

«بر شما باد خودتان، به فکر خودت باش، هیچ چیز دیگر هم از تو نمی‌خواهم!»

آیا این خدا اسمش «رحمان» و «رحیم» نیست؟ آیا بی‌جهت است که ما می‌گوییم: «بسم الله الرحمن الرحيم»؟!

او رحمان است؛ یعنی همه نوع امکانات از نعمت های مادی و دنیایی در اختیارت قرار داده است؛ دنیا را در اختیارت گذاشته است، چشم و گوش داده است، دست و پا داده است، سلامتی و عمر داده است؛ و رحیم است؛ یعنی پیغمبر و امام را فرستاده و قرآن را نازل کرده است برای هدایت انسان‌ها. پس هم رحمان است و هم رحیم؛ سرمایه‌ی حب به ذات را هم که به تو داده است؛ حالا ما چند سال است که داریم زندگی می‌کنیم؟ خدا در حال نگاه کردن است که ببیند ما با این سرمایه چه کار کرده‌ایم.

استفاده‌ی نابجا از سرمایه در اثر نادانی

به عنوان مثال کسانی که پول دارند، پول خود را در اختیار کسی قرار می‌دهند و به او می‌گویند: این پول و سرمایه را بگیر و برو کاسبی کن ببینیم چه کار می‌کنی! مثلاً ده رأس یا صد رأس گوسفند بگیر، بعد ببینیم چندتا می‌شود! اضافه می‌شود یا کم؟ آیا توانستی آنها را پروار کنی؟ آیا توانستی تکثیرشان کنی؟

بعضی‌ها می‌توانند از این سرمایه استفاده‌ی درست کنند اما بعضی‌ها نمی‌توانند و آن سرمایه را هدر می‌دهند یا با آن سرمایه به عیاشی می‌پردازند. زیرا نادان هستند. دقت کنید کلمه‌ی «نادانی» را به کار بردیم؛ یعنی در اثر نادانی، جهالت و گمراهی سرمایه‌ی خودشان را نابجا مصرف می‌کنند، در جایی غیر از جای خودش هزینه می‌کنند و آن سرمایه بر نمی‌گردد.

امام علی (ع) فرمودند:

«إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ، وَ عَدَا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ»

² سوره مائده، آیه ۱۰۵

«امروز روز عمل است و حسابی در کار نیست. و فردا روز حساب است و مجالی برای عمل نیست»

الان باید با این سرمایه کار کنی. بعداً که وقت ملاقات خدا شد، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ³» وقتی می‌خواهیم به سوی خدا برگردیم، خداوند می‌گوید: خب محاسبه شروع شد؛ می‌نشینند سر حساب و کتاب و می‌گویند خب این سرمایه‌هایی را که به تو دادیم چه کار کردی؟! یک «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گویند و به حسابت رسیدگی می‌کنند. با بسم الله شروع می‌کنند. چرا؟ چون بعد از «بسم الله» می‌گویی «رحمن و رحيم». می‌گویند خب رحمن آن را چه کار کردی؟ این همه نعمت‌های دنیایی و مادی به تو دادم. چطور آن را خرج کردی؟! در چه راهی آن را مصرف کردی؟! خداوند رحيم است؛ یعنی این همه پیغمبر و امامان را فرستادم، آنها جانشان را دادند و فداکاری کردند: «تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری». تو چه کار کردی؟ آیا به غفلت خوردی؟ عیاشی کردی؟ همه‌ی هزینه‌ها را سوزاندی؟ تمام سرمایه را نابود کردی؟ یا نه، درست استفاده کردی؟

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ⁴...»

«أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، یعنی بر خودشان اسراف کردند؛ کسی که از سرمایه‌اش درست استفاده نکند، فقط به خودش ظلم کرده و ضرر زده است؛ اسراف علی نفس کرده است. یعنی جایی که باید سرمایه را هزینه می‌کرده، هزینه نکرده است؛ جایی که نباید هزینه کند، هزینه کرده است. چقدر وقتمان را بی‌جا حرام کردیم و هدر دادیم در مسیرهایی که به درد خودمان نمی‌خورد!

معنای جهالت

جهالت چیست که همه‌ی اولیای خدا برای اینکه انسان‌ها را از جهالت بیرون بیاورند، جان و مال و همه چیز خود را فدا کرده‌اند؟ این جهالت، نادانی نسبت به خود است؛ یعنی انسان «حَبَّ به ذات» دارد، خیلی خودش را دوست دارد، و آن را از همه چیز بیشتر دوست دارد اما خودش را نمی‌شناسد، نمی‌داند خودش چه کسی است! تمام آن امکانات و سرمایه‌ها و وسایل را که در زیر مجموعه‌ی رحمن و رحيم جمع شده است، همه‌ی آنها را می‌خواهد خرج خودش کند؛ اما چون خودش را نمی‌شناسد، گمراه است؛ غیر خودش را به جای خود فرض می‌کند و با خود اشتباه می‌گیرد.

³ سوره بقره، آیه ۱۵۶: «ما از خداییم و به سوی او برمیگردیم»

⁴ سوره زمر، آیه ۵۳

بعضی‌ها که خواب کسانی را بعد از مرگشان دیده‌اند، از آنها پرسیده‌اند: چه خبر؟! پاسخ دادند: وقتی این طرف آمدیم، دیدیم که موجودی خیلی ترسناک و مهیب به سمت ما می‌آید؛ گفتیم: تو چه کسی هستی؟! ندا رسید: این خود تو هستی!

خودم؟! این که من نیستم! پس این چه کسی است؟! فرمودند: از بس با خودت بیگانه‌ای خودت تبدیل شدی به یک موجود ترسناک وحشت آور، این شکلی شده‌ای. آنقدر که با خودت بیگانه‌ای و با خودت انس نداری!

حَبِّ به ذات

خیلی عجیب است که انسان خودش را از همه چیز بیشتر دوست دارد اما خودش را نمی‌شناسد و نسبت به خودش جهل دارد. حضرت علی (ع) فرمودند:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»

یعنی تعجب می‌کنم از این انسان که هر چیزی را گم می‌کند، به دنبال آن می‌گردد؛ در حالی که خودش گم است؛ اما دنبال خودش نمی‌گردد تا خودش را پیدا کند. در حالی که خودت که بر همه مقدم هستی. چرا مقدم هستی؟ چون خودت را از همه بیشتر دوست داری. نمی‌توانی خودت را از همه بیشتر دوست نداشته باشی، فطرت تو اینگونه است. بزرگترین سرمایه‌ی زندگی تو این است. تمام تلاش و فعالیتت که یک انسان در زندگی‌اش دارد به خاطر خودش است!

اگر بپرسند: چرا کار می‌کنی؟ می‌گویی: برای خودم. چرا غذا می‌خوری؟ برای خودم. چرا می‌خوابی؟ برای خودم. چرا دین‌دار هستی؟ برای خودم. چرا عبادت می‌کنی؟ برای خودم. می‌خواهم به بهشت بروم، می‌خواهم سعادت‌مند شوم. برای خودم. همه چیز برای خودم است.

ممکن است الان در ذهن خود بگویی: نه! من برای خودم این کارها را انجام نمی‌دهم! من همه را برای خدا انجام می‌دهم. چرا برای خدا کار می‌کنی؟

کار برای خدا هم که انجام می‌دهی در واقع برای خودت انجام داده‌ای؛ چون می‌گویی: اگر برای خدا کار کنم، سعادت‌مند، خوشبخت و بهشتی می‌شوم. همه چیز خودت هستی! خدا باید چطور عمل می‌کرده است تا مهربان‌ترین مهربانان موجودات عالم باشد. دیگر از خدا مهربان تر هم وجود دارد، که حب به خودت را در خودت قرار داده است؟

اگر بخواهی برای خودت کاری انجام ندهی باز هم نمی‌توانی. باز هم هر کاری که انجام می‌دهی برای خودت است. یک هدف داری آن هم خودت هستی. یک معشوق و یک محبوب داری و آن هم خودت

هستی. خدا هم غیر از این از تو نخواست است، خدا هم نگفته که برخلاف فطرت حرکت کن. آنچه که از تو خواسته همین است:

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ⁵»
«ای کسانی که ایمان آوردید، بر شما باد خودتان»

خواست به خودت باشد که خودت را گم نکنی، به خود باش! خودت را بشناس! خودت را پیدا کن! خواست پرت نشود! به سمت چه چیزی پرت نشود؟ به سمت چیزهایی که از آنها لذت می‌برم؟ نه! به سمت چیزهایی که مانع لذت تو و سعادتت می‌شود. خواست پرت نشود که خیال کنی کسی دیگر را بیشتر از خودت دوست داری. تو هیچکس را بیشتر از خودت دوست نداری. مراقب خودت باش، از خودت مواظبت کن! اسراف علی نفس نکن!

معنای زندگی

خدای متعال انسان را با این سرمایه که «حب به ذات» است، با ابزار و وسایل رحمانیت و رحیمیت خود به دنیا فرستاده است. می‌فرماید: برو زندگی کن!

اما زندگی کردن یعنی چه؟ معنای زندگی کردن یک انسان چیست؟ بعضی‌ها همه زندگی‌شان این است که می‌خورند و می‌خوابند و بر روی این کارها اسم زندگی می‌گذارند. از خواب که بلند می‌شوند به همدیگر «صبح به خیر» می‌گویند، خیلی مذهبی باشند، «صبحکم الله بالخیر» می‌گویند؛ بعد از ظهر باشد، «مسا کم الله بالخیر» می‌گویند؛ وقتی با هم صحبت می‌کنند، به همدیگر می‌گویند: «حالت خوب است؟ خوب خوابیدی؟» جواب می‌دهند: «بله، الحمدلله». یا مثلا «نه، بد نبود». «ناهار خوردی؟» «نه!» «خُب برویم با هم نهار بخوریم؛ یا برویم بخوابیم، من جای خوبی برای تو فراهم کنم که بخوابی.»

خیلی خواهیم با هم حرف بزنیم در قالب همین گفته‌هاست! این مسائل می‌شود زندگی! مثلا می‌گوید: «فلان جای من درد می‌کند آیا دکتر سراغ داری؟» پاسخ می‌دهد: «بله، یک دکتر خوب سراغ دارم». نصف عمرمان درباره معرفی دکتر به همدیگر می‌گذرد!

آیا این زندگی انسان است؟! نصف عمرمان صرف آشپزی می‌شود که چه بخوریم؟ چطور بخوریم؟ چه غذایی درست کنیم؟ چه چیزی را با چه چیزی قاطی کنیم؟ با چه چیزی قاطی نشود تا خراب شود.

⁵ سوره مائده، آیه ۱۰۵

یک بخش زیادی از عمرمان هم صرف این می‌شود که وقتی به هم می‌رسیم می‌گوییم من این را درست کردم تو چه درست کردی؟! حرف‌هایمان همین‌هاست! آیا این زندگی انسانی است؟! خدا چه سرمایه‌هایی به ما داده است؟! ما را به دنیا فرستاده و به ما گفته است: برو زندگی کن! شما دو، سه روز با خانواده‌هایی غیر از خانواده‌های خودمان (یعنی اهل معرفت) بروید زندگی کنید، مسافرت بروید. حرف‌هایی که زده می‌شود را یادداشت کنید. از صبح تا شب، کارهایی که انجام می‌شود و حرف‌هایی را که گفته می‌شود یادداشت کنید. شما هم در کار آنها دخالت نکنید یعنی هدایتشان نکنید و جهت ندهید. فقط یادداشت کنید.

مثلاً فلانی صبح از خواب بلند شد گفت: صبحت بخیر، آن یکی گفت: صبح خودت بخیر، یا گفت: حالت خوب است عزیزم؟ طرف مقابل هم گفت: قربانت بروم، فدایت شوم. بعد آن یکی گفت: ... و همینطور تا شب بنویسید. و گفتگو‌هایی از این قبیل: خوب خوابیدی؟ بله خوب بود، خب حالا چی بخوریم؟ صبحانه بروم نان تازه بیاورم، دور هم بنشینیم و... همین گفتگو‌هاست؛ این حرف‌ها باید باشد؛ نمی‌شود که نباشد؛ اما زندگی این نیست! آیا خدا ما را برای این فرستاده است؟! تازه این حرف‌های خوب است که در آن غیبت و تهمت نیست! نه اینکه دور هم بنشینند و غیبت کنند.

خدا به ما فرموده است: برو در دنیا با این سرمایه‌هایی که به تو دادم زندگی کن. یعنی چه زندگی کن؟ **زندگی یعنی انتخاب.** چه حرف‌های عجیب و غریبی! این حرف‌ها چیست؟! انتخاب دیگر چیست؟! بله، زندگی یعنی انتخاب. **لحظه به لحظه در حال انتخاب هستی؛ خبر نداری؛ حواست نیست.** لحظه به لحظه در حال انتخاب کردن هستی؛ الان اینجا هستی و هزار جای دیگر نیستی. یک غذا را می‌خوری هزاران غذای دیگر را نمی‌خوری؛ یک حرف می‌زنی، هزاران حرف دیگر را نمی‌زنی؛ همیشه در حال انتخاب میان این موارد هستی که اینجا یا آنجا باشی. این حرف را بزنی یا آن حرف را بزنی! بنشین یا بلند شوی! بخوابی یا نخوابی و راه بروی! غذا بخوری یا نخوری! همه‌ی این مسائل انتخاب است، همیشه در حال انتخاب کردن هستی!

انتخاب و فداکاری

انتخاب چیست؟! سوالاتی می‌کنیم که جواب‌هایش بدیهی است. انگار که جوابش سخت است. نمی‌شود به آن جواب داد! انتخاب، انتخاب است! نه به این سادگی نیست. **شما وقتی یک چیزی را انتخاب می‌کنی، یعنی آن را ترجیح می‌دهی و بر هزاران چیز دیگر مقدم می‌کنی، یعنی آن هزاران چیز دیگر را فدا کرده‌ای.** یک چیز را انتخاب می‌کنی و هزاران چیز دیگر را فدا می‌کنی. شما که انتخاب کردی

الان اینجا باشی، چقدر جاهای دیگر در این عالم هست که شما می توانستی آنجا باشی اما الان نمی توانی آنجا باشی؛ چون اینجا را انتخاب کرده ای. بودن در آن همه مکان را فدا کردی و گفتی: ولش کن! اگر از شما پرسند: اگر در آن مکان ها بودی آیا چیزی نصیبت نمی شد؟ یعنی آنجا برایت خوب نبود؟ مصلحت نداشت آنجا باشی؟ می گویی: چرا، آنجا هم اگر می رفتم خیلی چیزها گیرم می آمد. می توانستم به ورزش و گردش یا مهمانی بروم، می توانستم پول در بیاورم، خیلی چیزهای زیادی گیرم می آمد اما آنها را فدا کردم، گذشت کردم، قیدش را زدم. گفتم: نه، اینجا بهتر است. ولش کن من آنجا نمی روم. اینجا را انتخاب کردی یعنی همه ی آن جاهای دیگر را که می توانستی در آن باشی فدا کردی، پس **شما همیشه در حال فداکاری هستید.**

«زندگی یعنی انتخاب و فداکاری»

همه هم گرفتار آن هستند یعنی باید انتخاب کنند و فدا کنند. یک چیز را انتخاب می کنی و در برابرش چیزهای خیلی زیادی را فدا می کنی. شاخص، میزان و ملاک شما در این انتخاب و فدا کردن چیست؟ روی چه حسابی اینجا را انتخاب، و جاهای دیگر را فدا کردی؟

مِلاک و معیار انتخاب

ای انسان فداکار، ای انسان انتخابگر، با چه معیار، میزان و ملاکی انتخاب می کنی و فدا می کنی؟! این مهم است. آیا می دانی با چه معیاری باید انتخاب کنی یا نمی دانی؟! یعنی آیا می دانی برای چه چیزی در حال زندگی کردن هستی؟ آیا می فهمی که چرا باید این انتخاب را داشته باشی؟ آیا می فهمی که از چه چیزهایی باید عبور و گذشت کنی و آنها را فدا کنی؟

در این انتخاب کردن و فدا کردن همه ی ما مشترک هستیم. اما اینکه با چه معیار، ملاک و میزانی انتخاب می کنیم با هم اختلاف داریم. اختلاف مان در فهم ما نسبت به انتخاب هایمان است. با چه معیاری انتخاب می کنیم؟ این معیار عقلانی است یا نفسانی؟ عقلانی است یعنی حواست به خودت هست و یادت نرفته است که ملاک و معیار انتخاب ها و فداکاری هایت باید خیر، صلاح و آرامش و کمال خودت باشد. این معیار را عقلانی می گوئیم. عقل آن است که هدف را گم نکرده و گم نمی کند. عقل به تو یادآوری می کند و مرتب به تو تذکر می دهد که تو از همه مهم تر هستی. همه ی عالم مقدمه ی این است که تو به کمال و سعادت خودت برسی.

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری»

اگر این معیار، عقلانی نباشد، پس می‌شود نفسانی. **نفسانی** یعنی اسراف علی نفس می‌کنی، یعنی به **نفع خودت کار نمی‌کنی**، داری به ضرر خودت کار می‌کنی. سرمایه‌های خودت را سوخت می‌کنی و آنها را از دست می‌دهی. اگر انسان‌ها به جایی برسند که عقلانی زندگی نکنند و همه، خودشان را گم کنند، در واقع نفسانی انتخاب می‌کنند و نفسانی فداکاری می‌کنند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که اگر نفسانی انتخاب کنند فداکاری نکرده‌اند! نه، آن شخص هم در حال فداکاری کردن است. یکی دنیا را برای آخرت فدا می‌کند که این معیار، می‌شود عقلانی. اما یکی آخرتش را برای دنیا فدا می‌کند، که این معیار، می‌شود نفسانی. این بدتر است.

یکی رسید به امام عرض کرد: آقا شما خیلی اهل گذشت و فداکاری هستید. حضرت فرمود: نه، اتفاقاً برعکس؛ شما خیلی اهل گذشت و فداکاری هستید. ما دنیا را به خاطر خودمان و آخرتمان فدا کرده‌ایم. شما خودت و آخرت خود را حتی نه بخاطر دنیای خودت، بلکه به خاطر دیگران داری فدا می‌کنی. اینجا از آن جاهایی است که گاهی اوقات انسان باید بگوید: خاک بر سر ما با این انتخابمان! این دیگر چه انتخابی است؟ آیا من دنیای خود را فدای آخرت کنم یا آخرت خود را فدای دنیا کنم؟! حضرت فرمود: **بدتر از این، کسی است که آخرت خود را فدای دنیای دیگران می‌کند!** این را «بی‌عقلی» می‌گویند، اگر اینطوری شود **بلا نازل می‌شود**.

مُحَرِّکِ این عالم

این عالم، دارای شعور است. این عالم به عشق انسان‌های الهی می‌چرخد و می‌گردد.

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری»

این عالم که در حال حرکت است، محرک می‌خواهد! بنزین می‌خواهد! آیا ماشین که حرکت می‌کند بنزین نمی‌خواهد؟ بنزین این عالم، هدایت انسان است. انسان‌هایی که هدایت می‌شوند در واقع دارند به این عالم بنزین می‌زنند، به تمام کائنات، به تمام آسمان‌ها و زمین و افلاک، دارند انرژی می‌دهند که بچرخند، بگردند، تا از گردش و چرخش باز نمانند.

در حدیث کساء می‌خوانیم: جبرئیل امین برای پیغمبر خدا (ص) پیغام آورد که: «الأعلى يُفرك السلام» یعنی خدا به تو سلام می‌رساند. «ویقول لك»: به تو می‌گوید. «و عزتی و جلالی»: به عزت و جلالم قسم.

«إني ما خلقت سماءً مبنيةً، ولا أرضاً مدحجةً، ولا قمراً منيراً، ولا شمساً مضيئةً، ولا فلکاً يدور، ولا بحراً يجري، ولا فلکاً يسري، إلا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء»

خدا می‌فرماید: «من همه‌ی این عالم را به خاطر شما یعنی شما اهل بیت که اهل کساء هستید! شما پنج تن آل عبا! به خاطر عشق به شما من اینها را آفریدم. اینها که دارند اینطور می‌چرخند به این دلیل است که شما دارید به آنها بنزین و غذا و انرژی و نیرو می‌دهید، و آنها جان می‌گیرند و اداره می‌شوند.

شما خیال می‌کنید عالم شعور ندارد؟! حداقل این است که از من و شما با شعورتر است! حداقل از آنهایی که خیال می‌کنند این عالم بی‌شعور است، از آنها با شعورتر است!

«ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

وز شما نامحرمان ما خامشیم»

این عالم غذا می‌خواهد. روحیه می‌خواهد. روح می‌خواهد. روح این عالم اولیاء خدا هستند. بنابراین چرا خداوند امام زمان (ع) را نگه داشته است؟ برای اینکه وقتی عالم، آسمان‌ها و زمین به من و شما نگاه می‌کنند، بلانسبت شما می‌گویند: حیف نان! حیف اینکه ما بچرخیم و بگردیم که اینها در زمین ...

بنابراین در روایت داریم کسانی که اهل گناه هستند و در زمین گناه می‌کنند، همین زمین، آنها را نفرین می‌کند. ولی عده‌ای هم هستند که زمین و زمان به وجود آنها افتخار و مباهات می‌کند. خدای متعال از قول آنها می‌فرماید: «من (خدا) به وجود آنها نزد ملائکه‌ام مباهات و افتخار می‌کنم و می‌گویم: تماشا کنید و بنده‌ی مرا ببینید». این‌ها بیان‌هایی است، برای اینکه ما بفهمیم در دنیا و عالم چه خبر است.